

## ساکنین کوهستان و کوهپایه‌های شرق گیلان را چه بنامیم؟

در مقاطع مختلف زمانی، مطرح شدن هویت‌های مختلف زبانی و قومی، نامگذاری‌ها و دسته بندی‌های گاه متنوعی را بسته به مستندات، دیدگاه‌ها و منافع سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی، قومی و... به دنبال داشته است. در این میان، در لفظ عده ای از ساکنین جلگه گیلان خصوصاً شهرهای لاهیجان و لنگرود، به ساکنین کوهپایه‌ها و کوهستان‌های شرقی گیلان، «گالش» می گویند. کوهنشینان شرقی استان گیلان اما محل زندگی خود را «یلاق» دانسته و خود را «یلاقی» می دانند و در مقابل به ساکنین جلگه گیلان «گیل» و محل زندگی آن‌ها را «گیلان» خطاب می کنند. در این نوشته به این مطلب می پردازیم که این نامیدن‌ها تا چه اندازه صحیح و دقیق است.

در مناطق کوهستانی شرق استان گیلان «گالش» به نگهدارنده و چراننده دام سبک و سنگین اطلاق می شود. در گویش تبری شرقی از زبان گیلکی اما این لفظ فقط برای نگهدارندگان دام سنگین استفاده می شود و برای کسی که شغلش نگهداری از دام سبک است کلمات «چَپون» و «کرد» استفاده می شود. از زبان‌های قدیمی هندو-ایرانی واژه **gao** در اوستایی و **go.gu.gava** در سانسکریت به معنی «گاو» آمده است ( واژه فرضی هندو-اروپایی اولیه **gwou**). در زبان سانسکریت واژه **goraksa** به معانی «شغل یک گله دار»، «نگهدارنده و پرورش دهنده گاو» و «گاوچران» آمده است. چنان که مشخص است این کلمه از دو بخش **go** به معنی گاو و **raksa** تشکیل شده است. در سانسکریت **raks** به معنی «محافظت کردن، پاییدن» آمده است که معادل آن در زبان فرضی ایرانی اولیه **hraxsh** به معنی «محافظت کردن، دفاع کردن» می باشد که صورت هندو-اروپایی اولیه آن **Hlekse** بازسازی می شود که در معانی مشابه حدس زده شده است. واج «ش» موجود در واژه گالش نشان دهنده ایرانی بودن این کلمه است و قیاس گالش با واژه **goraksa** به منظور تطبیق با واژه ای با ساختی دقیقاً مشابه است که در زبان سانسکریت وجود دارد. لذا می توان با احتمال بالا گفت لفظ «گالش» از دو بخش «گا» به معنی «گاو» و «لش» به معنی «محافظت کننده» تشکیل شده است و معنی اصلی آن «گاوبان» است و در کوهستان‌های شرق گیلان با گسترش معنایی به نگهدارندگان دام سبک هم اطلاق می شود. در صفحه ۴۴۷ فرهنگ گیل و دیلم پاینده لنگرودی واژه «کورد» در معنی «چوپان» ثبت شده است. شاهد دیگر اینجاست که در برخی از مناطق جلگه شرقی استان گیلان (حداقل در روستای «اربسسؤن» رودبنه و احتمالاً مناطق همجوار) هنوز هم معمرین این فرق را به یاد دارند و برای نگهبان دام سنگین از لفظ «گالش» و برای نگهبان و چراننده دام سبک از «چوپون» استفاده می کنند. در زبان تالشی نیز واژه‌های مجزای «گالیش» و «شمنه» به ترتیب برای نگهدارنده دام سنگین و سبک استفاده می شود. با توجه به شواهد و موارد مذکور، اطلاق لفظ «گالشی» برای شخصی که شغلی غیر از «گاوبانی» دارد یک تعمیم متاخر بوده که در برخی از گویش‌های زبان گیلکی به وجود آمده است. حتی در مقام طنز گاهی این لفظ در ترکیباتی مانند «کرک گالش»، «غاز گالش» و... برای کسانی که با طیور مختلف سر و کار دارند استفاده می شود و مفهوم مشترک در همه موارد «نگهداری از حیوانات» است.

## چه دلایلی دال بر نابجا و اشتباه بودن اطلاق گالش به ساکنین کوهستان‌های شرقی گیلان وجود دارد؟

همانطور گفته شد گالشی یک شغل است که شخص شاغل در آن وظیفه نگهبانی و چراندن احشام را بر عهده دارد. در واقع مفهوم گالشی در بین افراد آشنا با این شغل حتی محدودتر از آن است که از بیرون به نظر می‌رسد و دامداری یا گالشی در مفهوم عام بین دامداران کوهستان‌های شرقی استان گیلان خود دارای سلسله مراتبی مانند: سرگالش، سلار، دوپوچ و... است که «گالش» فقط یکی از ردیف‌های این شغل است. در لفظ گویشوران شرق مازندرانی زبان گیلکی هم کار گالش، مختاباد، دمس په و... مجزا است. لذا گذشته از این که گالشی یک شغل جهانیست و شخص شاغل در این شغل می‌تواند به هر زبانی صحبت کند، لفظ «گالش» در سراسر قلمرو زبان گیلکی و همینطور «گالیش» در زبان تالشی که زبانی همخوانده با گیلکی است با کیفیت‌های نسبتاً مشابه وجود دارد و این شغل مختص به یک طایفه یا قوم خاص نیست؛ گالش‌های مناطق مختلف گیلکی زبان، به گویش‌های متفاوتی از این زبان سخن می‌گویند و حتی اگر فرض کنیم تمامی ساکنین کوه‌های شرقی استان گیلان شاغل در این شغلند، لفظ گالشی نام مناسبی برای نامیدن گویش این مردم نیست چرا که گالش‌های ناطق دیگری وجود دارند که به گویش‌های دیگر گیلکی صحبت می‌کنند! اما سوالی که ممکن است مطرح شود این است که در واقعیت چه درصدی از مردم کوهنشین شغلشان گالشی است؟ برای نشان دادن تقریبی تعداد شاغلان در این شغل در کوهستان‌های شرقی استان گیلان به یکی از روستاهای اشکور در سه دهه پیش اشاره می‌کنیم؛ هر سال زمین‌های کشاورزی آن دوران، برای استراحت دادن به زمین به دو قسمت «نآش nāash» یعنی زمینی که کشت شده است و «اش ash / آیش āyesh» یعنی زمینی که زیر کشت نرفته است تقسیم می‌شد و مردم در هر دو قسمت زمین کشاورزی داشتند که هر سال محصول داشته باشند. در آن زمان به ازای حدود ۸۰ خانوار ساکن در این روستا ۲ گالش وجود داشت که وظیفه چراندن احشام را در قسمت «اش/آیش» روستا بر عهده داشتند، اگر فرض کنیم که متوسط اعضای هر خانوار ۴ نفر باشد (که قطعاً در دهه‌های گذشته بیشتر از این تعداد بوده است) درصد گالش‌های آن روستا ۰/۶۲۵٪ یعنی کمتر از یک درصد جمعیت روستا را تشکیل می‌داد و بقیه افراد روستا به مشاغل دیگری مانند کشاورزی، چاروداری، آهنگری، نجاری، میملی و... اشتغال داشتند. مناطقی هم در دامنه کوه‌های بلند وجود داشت که کلبه‌های موقتی برای دامداران کوچرو در آنجا مستقر بود. این مناطق هم اکنون نیز وجود دارند و با نام «گالش سره، سراگا، گالش کولام» شناخته می‌شوند که جمعیت این مناطق پراکنده، در مقایسه با جمعیت روستاها قابل صرف‌نظر است. در آن زمان همانند زندگی امروز ممکن بود یک شخص در زندگی شغلش را عوض کند؛ همانطور که در شعر فولکلور رعنا داریم: «مختارخان نک ~ سرگالشم، سالی صد من روغان کشم، گالشی اجی دس نکشم». باید پرسید چرا برای کسانی که گالشی را طایفه‌ی یا قومیت می‌پندارند، این سوال پیش نیامده که گالشی چگونه قومیتی است که شخص می‌تواند به انتخاب خود از آن دس بکشد؟! همچنین از ضرب‌المثل‌هایی مانند: «گالشی ۴۰ و ۴ نداره» یعنی در گالشی چه تعداد ۴۰ رأس باشد چه ۴ رأس فرقی نمی‌کند و باید از همه آنها مراقب کرد، «ورگ ~ همرا وره بره گالش ~ همرا شول کشه» یعنی با گرگ بره می‌برد و با گالش فریاد می‌زند که معادل فارسی آن ضرب‌المثل «شریک دزد و رفیق قافله» است،

«گالشی آخر دمس په یی هسسه» یعنی آخر گالشی نگهداری از گوساله هاست؛ و شواهد دیگر همگی نشان دهنده این است که گالشی در گذشته فقط شغل افراد محدودی بوده و امروزه نیز اینچنین است.

باید به این امر توجه داشت که دام و محصولات دامی و لبنی در زندگی بشر اهمیت فراوانی داشته و دارد و کوهنشینان البرز هم از این قاعده مستثنی نبوده و نیستند. در مناطق مختلف جلگه گیلان هم پرورش و نگهداری از دام چه در گذشته و چه حال رایج بوده و هم اکنون نیز بعد از درو برنج تعداد پرشمار دام سنگین در شالیزارها به چشم می خورد. در حوزه دامداری در جلگه غربی گیلان کلمات تخصصی مانند «منده، لیشه و...» وجود دارد که در گویش کوهنشینان گیلکی زبان نیست و شباهت کلماتی که در جلگه شرقی گیلان برای دام به کار می رود به سبب نزدیکی گویش‌های کوه و جلگه شرق استان گیلان می نماید. در جلگه گیلان سنت «ورزا جنگ» مؤید این است که دام از گذشته‌های دور در جلگه نیز وجود داشته و حتی در برخی مناطق مانند روستاهای کیشستان و کفترو در حومه شهر سوما سرا و مناطق دیگری در اطراف شهرهای رشت، انزلی و... گاومیش گالشی یا گاو گالشی شغل غالب بعضی از جلگه نشینان نیز هست که به یکی از گویش‌های زبان گیلکی تکلم می کنند. حتی در نام دو روستا در جلگه شرقی گیلان در شهرستان لنگرود نام «گالش» به صورت «گالش کولام» و «گالش خاله» وجود دارد که شغل عمده ساکنین آن‌ها نگهداری و پرورش گاومیش بوده و مردمش به گویش مردم جلگه شرق گیلان به زبان گیلکی صحبت می کنند.

شبهه دیگری که ممکن است مطرح شود این است که شاید در کوهستان‌های شرقی گیلان در گذشته‌های نه چندان دور اکثر مردم به این شغل مشغول بوده اند و به همین خاطر از سوی برخی جلگه نشینان گالش نامیده می شوند. سوالی که پیش می آید این است که سابقه کشاورزی در کوهستان‌های شرقی گیلان به چه زمانی برمی گردد؟ آیا چنانکه اشخاصی مغرض یا جاهل کوهنشینان را «شبان پیشه گان غارتگر» صفت می دهند، شغل تمامی آن‌ها در گذشته شبانی بوده است؟ برای پاسخ به این پرسش کافیست به کشف آثاری از انبار گندم هم عصر سلسله اشکانیان در یکی از روستاهای کوهستانی شرق گیلان اشاره کنیم که دلیل ماندگاری این آثار احتمالاً نیم سوخته شدن و از بین رفتن عوامل تجزیه کننده آن بوده است، جالب اینجاست در کنار این انبار، کوره آجرپزی و ابزار سفالگری نیز بدست آمده که از وجود صنعت و هنر در آن دوران در کوهستان‌های شرق گیلان حکایت دارد. دلیل بیان این مطلب تنها آوردن شواهدی مشخص برای اثبات وجود کشاورزی در کوهستان‌های شرق استان گیلان است؛ و آگاهان می دانند که به جز این، آثار مکشوفه حوزه صنعت و کشاورزی بدست آمده از کمر بند تمدنی مارلیک-املش-کلاردشت به هزاره‌های دورتر برمی گردد. برای دلیل عقلی وجود کشاورزی هم می توان این واقعیت را مد نظر قرار داد که نیاز به طعام دائماً وجود داشته و بدون بودن غله، رفع این نیاز امکانپذیر نبوده و نیست، یعنی نمی توان تصور کرد که انسان در سراسر عمرش فقط از گوشت و لبنیات استفاده کند، پس لاجرم می بایست کشاورزی برای تولید غله وجود می داشت.

سوال دیگری که ممکن است ایجاد شود این است که با وجود روشن بودن مساله شغل بودن گالشی و محدود بودن این شغل در بین کوهنشینان، به چه دلیل ساکنین شهرهایی مانند لنگرود و لاهیجان تمام آن‌ها را گالش می نامند و این نامیدن از چه زمانی آغاز شده است؟

بر اساس اطلاعاتی که از متون مختلف تاریخی بدست می آید همواره واژه گیل در کنار واژه دیلم آمده است و اثری از اطلاق گالش یا گالشی به عنوان تیره و طایفه یا گویش و زبان به چشم نمی خورد برای مثال در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان بارها نام دیلم در کنار نام گیل آمده اما نام گالش فقط یکبار و اینچنین ثبت شده است: "چون این خبر رسید از آنجا کوچ کرده به زاویه محمدگالش که سر راه دیلمان است رفته، به محافظت آن اقدام رفت." چنانکه از این نوشته بر می آید، سراگاهی ( کلبه گالش‌ها در خارج روستاها) بر سر راه دیلمان وجود داشته که نام صاحب یا سرگالش آن محمد بوده است، همان چیزی که امروزه نیز وجود دارد و بعضی از گالش سرها با نام افراد شناخته می شوند. بنابراین آغاز استعمال گالش و گالشی در معانی غیر شغلی سابقه روشنی نداشته و چون در برخی نقاط جلگه ای در معانی اصلی خود به کار می رود، احتمالاً متاخر است. احتمالاتی که در باب شکل گیری این کاربرد می توان مطرح کرد فقط گمانه زنی است؛ مثلاً می توان گفت شاید رقابت‌ها و شیطنت‌های طایفه ای باعث این موضوع شده، یا میتوان حدس زد کوچ رو بودن دامداران، و زمستان گذرانشان در جلگه و در پی آن شنیده شدن گویش مردم کوهستان از زبان دامداران توسط جلگه نشینان باعث شده آن‌ها این تعمیم را بدهند و این نام نهی به برخی همگوشان کوهپایه و جلگه نشین هم گسترش یافته و احتمالاً کوهپایه نشینان همسایه تحت تاثیر اینگونه خطاب شدن، در برخی موارد خود نیز از این لفظ نابجا استفاده می کنند؛ یا گمانه‌زنی‌های دیگر.

مساله دیگری که بعضی از دوستان مطرح می کنند این است که امروزه در جلگه هم «گیل» یا «گیلمرد» به معنی شخص شاغل در شغل کشاورزی بوده و برای نشان دادن سابقه موضوع، این جمله از زوزنی را شاهد می آورند که "بازاریان را شهری و برزیگران را گیل گویند" در این مورد ذکر چند نکته ضروری است. اول اینکه این جمله از اصیل الدین زوزنی را اغلب از تاریخ اولجایتو نوشته ابولقاسم عبدالله بن محمد القاشانی نقل کرده اند که در آن کتاب این لفظ به صورت «کیل» ثبت شده و با توجه به این که زبان کتاب فارسی بوده و در موارد دیگر ثبت حرف «گ» با «ک» دیده نمی شود ممکن است کیل به گیل مربوط نباشد؛ طبق بررسی که انجام شد ظاهراً نقلی که از زوزنی کرده اند از روی تعلیقات (حاشیه نویسی که بر کتابی نوشته می شود) بوده و متأسفانه اصل نوشته در دسترس نیست؛ اما بر فرض یکی بودن کیل و گیل، دوم اینکه این خبر واحد بوده در منابع مختلف هم عصر زوزنی و البته قدیمی تر از آن به کرات مشاهده می شود که علمای دینی، حاکمان، سپاهیان و... نیز با نام «گیل» شناخته می شدند که شغلی غیر از کشاورزی داشته اند، سوم اینکه بر اساس شواهد و منابع موجود، شهر در جلگه گیلان در آن دوران توسعه چندانی نداشته و مفهوم «شهری» اشاره شده صورت متاخری بوده، لذا بر اساس نکته دوم و نسبت دادن «گیل» به افراد غیر کشاورز، احتمالاً با تمرکز قدرت در شهر در قرون متاخر واژه گیل بر اساس تغییر جدید مفهوم جدیدی گرفته باشد، چهارم اینکه افرادی در منتهی الیه جلگه شرقی گیلان و

غرب مازندران زندگی می کنند که شغلشان برنجکاری است اما افراد دیگری را با نام گیلرمد می شناسند، پنجم اینکه اگر هم فرض کنیم که نام گیل به معنی کشاورز بوده باشد، قیاس آن با گالش نادرست است زیرا اکثریت مردم در کوهستان هم کشاورز بوده اند و گالشی شغل افراد کمی بوده است درحالیکه در جلگه اکثریت کشاورز بوده اند و حتی در شهرهای امروزی هم در حوالی بزرگترین شهرها و گاهی داخل آن‌ها مزارع برنج دیده می شود. مساله دیگری که دوستان بعد از قبول کردن اشتباه بودن نام گالش برای کوهنشینان به آن متمسک می شوند، وجود نام‌هایی مانند «کلاهی/کلایی» است که اغلب توسط همسایگان کوهنشینان به آن‌ها نسبت داده می شود. بر اساس برخی نقل قول‌ها در برخی نواحی کوهستان هم واژه «کلاهی/کلایی» استفاده می شود. در این مورد ذکر این نکته مفید است که واژه «کلاهی» به معنی «روستانشین» است و در نام بسیاری از روستاهای گیلکی زبانان، این واژه به صورت‌های «کلا، کلایه، کؤلا، کلاه» دیده می شود. برای مثال می توان به نام روستاهایی نظیر گیل کلایه، نخجیر کلایه، کلان کلایه، پسکلاسی، کلایئه، بیشه کؤلا، پنجه کلاه و... در مناطق مختلف استان‌های گیلان و مازندران اشاره کرد. لذا این مفهوم در جلگه و کوه یکسان بوده و حتی در فرهنگ گیل و دیلم پاینده لنگرودی واژه کلا در معانی «دشت وسیع»، «جلگه»، «روستاهای بین کوه و شهر» و واژه «کلایی» در معانی «دشت نشین»، «روستایی» و «در مقابل کوهنشین» هم آمده است!

در انتهای این قسمت لازم است متذکر شویم که شاغلین در شغل گالشی افرادی مهمان نواز، سختکوش و سربلند هستند که با کمترین توقع و امکانات فعالیت تولیدی مؤثری دارند و بر خلاف آدرس‌های اشتباهی که برخی می دهند بسیاری از ایشان پاسداران حقیقی ذخایر جنگل‌ها و مراتع البرز هستند و مخالفت با استفاده نابجا از نام شغلشان به هیچ وجه به معنی کم ارزش جلوه دادن موجودیت، نقش و تلاش این عزیزان نیست.

### توضیحاتی در مورد دیلم

همانطور که در قسمت قبل اشاره شد بنابر شواهد و قرائن، نام تاریخی مردمی که از سوی برخی جلگه نشینان به اشتباه گالش خطاب می شوند «دیلم» است. در مورد نام دیلم و کیفیت آن مستندات تاریخی و واقعیت کنونی مکمل هم هستند و بررسی هر کدام بدون دیگری ممکن است گمراه کننده باشد. به نظر می رسد به همین دلیل است که برخی از دوستان فعال در حوزه فرهنگ و هویت گیلکی زبانان، شبهاتی را پیرامون این نام مطرح می کنند که سعی می کنیم در ادامه به آن‌ها پاسخ دهیم.

ابتدا لازم است این موضوع را مطرح کنیم که همانطور که پیشتر گفته شد مردم کوهنشینان از عنوان «یلاقی» برای نامیدن خود استفاده میکنند و آن را هم ارز نام «گیل» بکار می برند. برای مثال به آردی که خود از گندم تهیه می کردند «یلاق ارده» و در مقابل به آرد سبوس گرفته ای که از جلگه وارد می شد «گیل ارده» می گفتند یا از اصطلاح «یلاق وچه» در مقابل «گیل وچه» استفاده می شد و می شود؛ اما چرا نام «یلاقی» مناسب نیست؟ واژه «یای yay» در زبان ترکی آذربایجانی به معنی تابستان است. از زبان‌های هم‌ریشه آن در ترکی استانبولی واژه‌های yaz، در قرقیزی jay، در قزاقی jaz به همین معنی وجود دارد و لغاتی مشابه در معنی بهار هم بکار

می رود. «لاق laq» نیز پسوند مکان است و لذا یلاق یا یایلاق یا ییلاق واژه ای ترکی الاصل بوده و به معنی مکانی است که در تابستان ( و بهار) استفاده می شود (دوگان آن هم قیش (زمستان) + لاق (پسوند مکان) است). لذا با توجه به سابقه زندگی و یکجانشینی مردم کوهنشین از مدت ها پیش از ورود زبان ترکی به ایران لفظ «یلاقی» متاخر و وارداتی بوده و برای نامیدنشان مناسب به نظر نمی رسد.

دوستان اشکال می کنند نام دیلم مانند کاس، کادوس یا آمارد نامی تاریخی است و نمی توان این نام را به عده ای مشخص نسبت داد. در پاسخ باید گفت که اولاً کاربرد نام های تاریخی نظیر کادوس و آمارد از نظر زمانی مربوط به هزاره های پیش بوده در حالی که نام دیلم تا چند سده اخیر به کار رفته است؛ ثانیاً خبر آمارد و کادوس و نظایر آن ها در منابع محدودی آمده اما نام دیلم در منابع متعدد و در قرون متمادی به ثبت رسیده است. ثالثاً مختصات، حدود و ثغور و انطباق امروزی مردمی با نام کاس و آمارد تا حد زیادی نامشخص و مبهم است در حالی که نام دیلم به کرات در کنار نام گیل آمده و نشانی های تاریخی و شواهد موجود برای تطبیق مردمی در این دوران و چند قرن گذشته کافی می نماید. در منابعی که توسط افراد ساکن یا شاهد میدانی وقایع (و نه تاریخ نگاری که از شهر خود خبرها را نوشته باشد) نگاشته شده نام های زیادی وجود دارد که با نام های کنونی منطبق است و به مردمی اشاره دارد که اکنون برای نامیدنشان از نام های نابجا یا وارداتی استفاده می شود. لذا در این نوشته سعی می شود بیشتر (از خبرهای داده شده و نه تحلیل ها یا نقل قول هایی از گذشته) از منابع دست اولی شاهد آورده شود که بسیاری از سرزمین ها را دیده اند و منبع نویسندگان بعد از خود بوده اند مانند «مسالک الممالک» نوشته اصطخری و «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» نوشته مقدسی؛ یا کتاب «اخبار ائمه الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان» اثری برگرفته از جزء اول کتاب «التاجی فی اخبار الدوله الدیلمیه» که آن را ابراهیم بن هلال الصابی که خود کاتب سلسله دیلمی آل بویه بوده، نوشته است؛ یا از همه بالاتر کتاب «تاریخ گیلان و دیلمستان» که نویسنده آن، سید ظهیرالدین مرعشی، خود شاهد عینی و حاضر در بسیاری از وقایع بوده، با مردم این مناطق نشست و برخاست داشته و حتی در جنگ ها حاضر بوده است؛ سید ظهیر خود می گوید: "مؤلف حقیر، آنچه نوشته است، خود مشاهده کرده، از دیده نوشته است نه از شنیده" یا در جایی دیگر می گوید: "اوصاف حضرت امیر سید محمد از دیده نوشته شده نه از شنیده، مصراع شنیده کی بود هرگز چو دیده".

شبهه دیگری که دوستان مطرح می کنند اینست که دیلمستان، دیلمان و دیلم مربوط به بخش امروزی دیلمان است و دیلم دانستن مردم نواحی دیگری مانند اشکور به مثابه این است که مناطق دیگر را زیر نام این بخش ببرید؛ در پاسخ باید گفت همانطور که مثلاً نام شهرستان تالش نافی تالش بودن مردم ساکن در شهر اسالم یا بومیان آستارا نیست یا وجود استان کردستان با کرد بودن مردم استان های آذربایجان غربی و کرمانشاه متضاد نیست، وجود بخشی به نام دیلمان هم با دیلم بودن مردم اشکور و مناطق دیلم نشین دیگر منافاتی ندارد چه در منابع تاریخی انتساب نام دیلم به مردم اشکور و... تصریح شده است. برای نمونه:

"...بعضی از شکوریان بد فعل بر موجب طبع لئیم خود به تخصیص دیالمه و لم علیهم ما یستحقون که ملازم ایشان بودند..." چنان که از نوشته برمی آید سید ظهیر ارادت ویژه ای به مردم اشکور و کلی تر به طایفه دیلم

دارد و در بخش‌های دیگر کتاب هم این ارادت را تصریح میکند! به نظر می‌رسد این بدگویی به دلیل علاقه سید ظهیر به مکتبی خاص و بیزاری وی از مخالفان این مکتب باشد.

"روز یکشنبه هفتم شوال موافق سلخ دیماه قدیم را رکاب همایون به عزم نخجیر کوه بزا معطوف گشت. و شب سه‌شنبه به قریه تمل من قرای ناحیه بالاسنگ که به اصطلاح دیلم جورسی می‌گویند فرود آمدند." نام کوه بزا در حال حاضر بزاکو است که ظاهراً نام قدیمی اش هم همان بوده و سید ظهیر به فارسی ترجمه اش کرده، نام تمل تغییر نکرده و به جوُرسی الان بالا اشکور گفته می‌شود که هم جوُر هم سی‌اسوُ در گویش مردم اشکور وجود دارد و ترجمه تحت‌اللفظی آن صخره‌های بالادست می‌شود و سید ظهیر آن را به بالاسنگ ترجمه کرده است.

"در آن ایام فقیهی در ناحیه جیره ولایت به قریه پته می‌بود، حامد نام و مرد متورع و فقیه بود و به مذهب امام هدی ناصر کبیر عالم بوده است و در گیلان به ناحیه سیاکله رود که قشلاق دیالمه آن ناحیه است، توطن داشت. و آنجا به مدرسی اشتغال می‌نمود و مردم دیلم اعتقادی بدو داشتند. شبی از جیره ولایت به مدرسه آن فقیه رفت و فقیه را عنفاً او لطفاً از آنجا بیرون آورد و به شکور برد و اظهار خروج کرد و آن فقیه را مقتدای خود ساخت و به وسیله آن فقیه دیالمه را فریب می‌داد و جمعی بر او بیعت کردند." از این متن و تطابق آن با وضعیت کنونی مطالب جالبی استنباط می‌شود؛ اول اینکه «سیاکله رود» که نام کنونی آن «سیاکؤلورود» و نام فارسی‌زده اش «سیاهکلرود» است در گیلان بوده ولی در آن طایفه «دیلم» سکونت داشته‌اند، تا قبل از انقلاب سفید پهلوی، خاندان «سیاهکلرودی» که مختارخان معروف در داستان رعنا از همین خاندان است در تابستان به روستای «لأسی» (فارسی‌زده لیاسی) در اشکور می‌رفتند و زمستان را در سیاکؤلورود می‌گذراندند هم اکنون نیز اعقابشان و به جز ایشان خانواده‌های دیگری نیز از روستاهای لأسی، یاسور، تلئجان و... اشکور در منطقه حضور دارند.

"...فلهذا سرّاً و جهراً به اغوای مردم شکور می‌کوشید و ایشان را وعده‌های نیک داده، به افساد و اغوا رهنمونی می‌کرد. تا بعضی از دیالمه طریق عناد و فساد را شعار خود ساخته، به ره زنی و دزدی قیام می‌نمودند..."/... سپهسالاری شکور را به کیا کالجار نامی از دیالمه جیر ولایت بخشیدند و سپهسالاری ناحیه سمام را به کیاخور کیا نامی از دیالمه ناحیه ولم عطیه فرمودند"/... و کیای معظم کیا تاج‌الدین دیلمی را که سپهسالار ناحیه شکور دیلمستان بود اختیار تمامی لشکر که به پشت‌گیر می‌رفتند دادند..."/ در برش‌های آورده شده اخیر نیز صراحتاً از اشکور به عنوان دیلمستان نام برده شده و باشندگان آن نیز دیلم نامیده شده‌اند.

در مورد دیلم‌های مناطق دیگر اینطور آمده: "...و دیالمه گرجیان و گلیجان همچنان متابعت امیرهندوشا که حاکم و والی ایشان بود، می‌کردند و در این میان نبودند..." که بر اساس شواهد صحبت از اطراف تنکابن است. "...و طرف غربی آن رودخانه را تا ملاط خود قبول نمود و از دیلمستان ناحیه توایلا و پاذر و کشیجان و شهوک را بدو داد و تخت بیلاق سمام را بدو مفروض فرمود و سایر نواحی دیلمستان را خود قبول نمود و لوسن را تخت بیلاق خود ساخت و قلعه لمسر را با توابع و طالقان را با قلعه فالسین موهبه او نمود..." در این بخش نیز مناطق دیگری به جز نواحی ذکر شده در قسمت‌های قبلی، به دیلمستان منسوب میشوند.

"...در ساوه ساکن گردید و آنجا به عبادت حق مشغول شوید که دیلمستان را چون سادات به تصرف خود در آورده اند و دیلم بر ایشان راضی و خوشنود اند..." در این بخش اهالی دیلمستان، دیلم خطاب می شوند.

اشکال دیگری که دوستان وارد می دانند اطلاق شدن نام دیلم به سرزمین‌ها و مردم مختلفی است که در جوار هم قرار دارند، می گویند در متون تاریخی نام سرزمین دیلم گاهی محدود می شده و گاهی فراتر می رفته و چند استان را در بر می گرفته و می پرسند بر چه اساسی میتوان مردم بخشی از این محدوده متغیر را دیلم نامید؟ در پاسخ باید گفت نام دیلم برای مناطق مختلف (غیر از محدوده اصلی دیلم) یک محدوده سیاسی بوده نه طایفه ای یا قومی و دیلم نامیدن سرزمین‌های مختلف لزوماً به معنی دیلم بودن باشندگان آن مناطق نیست. برای مثال در استان فارس لری زبانان زیادی زندگی می کنند و اطلاق نام فارس بر استان آن‌ها وجود و هویت ایشان را نفی نمی کند یا در مثال دیگر، اینکه نام استانی آذربایجان غربی است انکار یا عدم وجود کردی زبانان را نمی رساند، یا در مثالی دیگری در فرهنگ یونانیان کل ایران با نام قوم پارس شناخته می شد که به دلیل تسلط آن قوم یا ارتباط بیشتر با یونانیان بوده و این نامگذاری بدین معنی نیست که کل ایرانیان در آن زمان پارس بوده اند که این حقیقت در کتیبه‌های هخامنشیان صراحتاً ذکر شده و نام اقوام مختلفی غیر از پارس در آن کتیبه‌ها آمده است. لذا اگر مقدسی در احسن التقاسیم، قومس [کومش / سمنان] و جرجان [گرگان] را نواحی دیلم می نامند خود در همانجا توضیح می دهد که "و از آن رو، آن را به دیلم نسبت دادم که این قوم در بخشی از آن زندگی می کنند و پادشاهی دارند و ریشه ایشان از آنجاست و امروزه آن‌ها بر آن و همسایگان‌شان چیره هستند..." و در ادامه می گوید: "و من نامی که همه این سرزمین را دربرگیرد نیافتم پس همه آن را به ایشان [دیلم] منسوب داشتم و نام این قوم را لقب آن سرزمین کردم..." او دیلم را به پنج ناحیه تقسیم می کند ولی در این تقسیم بندی نام گیلان را ذکر نمی کند اما توضیح می دهد که "من جیل [گیل] را به آن‌ها منسوب کردم چون اکثر مردم بین آن‌ها [گیل و دیلم] فرقی نمی گذارند"

یا در مثالی دیگر اصطخری در المسالک الممالک بعد از توضیحاتی در مورد قزوین می گوید: "و این مرز دیلم است و بین آن تا محل استقرار شاه دیلم دو مرحله، دوازده فرسخ است و طالقان از آن [قزوین] به دیلم نزدیکتر است" در مورد توصیف دیلم میگوید: "و اما دیلم آنچه از سمت جنوب به آن متصل است قزوین و طارم است و بخشی از آذربایجان و قسمتی از ری، و از شرق ادامه ری و طبرستان به آن متصل است و از سمت شمال دریای خزر [کاسپی] و از سمت غرب بخشی از آذربایجان و شهرهای آران و آنچه از کوه‌های روبنچ و قادوسیان و کوه‌های قارن و جرجان که به آن متصل است را به آن ضمیمه کردیم اما برای دریای خزر [کاسپی] نقشه کشیدیم و دیلم و آنچه به آن متصل است را تصویر کردیم" و در جایی دیگر اینگونه بیان می دارد که "از چالوس تا کلار یک مرحله است و از آن تا دیلم یک مرحله" و در ادامه می گوید "و اما دیلم دشت و کوه است و اما دشت جیل [گیل / گیلان] است و آن‌ها تا کنار دریا پراکنده اند زیر کوه‌های دیلم و اما کوهستان، دیلم محض است و آن کوهستانی استوار است و مکانی که شاه در آن اقامت دارد رودبار نام دارد..."



در کتاب التاجی در فصل فی مساکن الدیلم و الجیل و مفاخرهم اینطور آمده "اما دیلم جایگاهشان در کوه و دشت است" و در ادامه در مورد «جیل» می گوید: "و اما جیل ریشه شان مانند ریشه دیلم است و مهاجران به سرزمینشان مانند آن هاست که به آنچه پیشتر گفته شد اکتفا می شود، خاندان های بزرگی که به آن ها افتخار می کنند چهارتاست، و تمام آن (ها) در دشت ساکنند، از آنجاکه برای گیل مسکنی در کوهستان نیست، و اولین و بزرگترین آن طایفه ای از شاهان هستند که به آن ها شاهانشاه آوند می گویند، و آن ها اجداد هرسوندان بن تیرداد شاه جیل [گیل/گیلان] هستند و جایگاهشان در ناحیه ای معروف به «داخل» است و آنجا تا قبل از دست یافتن (و تسلط) علویان بر آن ها، مرکز پادشاهی شان بوده است" و در ادامه مردآویج و دیگر زیاریان را از بزرگان گیل ذکر می کند. و پس از آن می گوید: "... و برای جیل شاهی بعد از آن برنخاست و سرزمینشان به بخشی از سرزمین دیلم که در دست علویان بود متصل شد و مرکزشان به هوسم مستقر شد که حد بین دو سرزمین است" و در ادامه بیان میکند: "... همه نواحی منسوب به ناصر الحق کبیر عیله السلام، از ابتدای خانکجا روستای جومه (جرمه) تا کیلاکجان [که] این جیلان است، و بخشی از [سرزمین] دیلم از کیلاکجان تا قلعه الموت..." با تطبیق این نوشته و واقعیت موجود به احتمال زیاد «کیلاکجان» که در متن عربی آمده، همان «گیلاکجان» امروزی که روستایی بین رودسر و کلاچئه واقع شده باشد و جالب اینجاست که تغییر گویشی بین جلگه شرقی و گویش کوهستان نیز در حوالی این روستا مشاهده میشود.

شبهه دیگری که بعضی بر نام دیلم وارد می کنند خارجی دانستن آن است. آن ها می گویند این نامیست که عرب ها به مردم دیلمستان نسبت داده اند و برای استدلال چند مساله را پیش می کشند، مثلاً می گویند این واژه در زبان عربی به معنی دشمن است، یا می گویند مردم بومی به دیلمان «دیل مؤن» می گویند که به معنی زمین محصور در کوه ها بوده و به نام دیلم ارتباطی ندارد، یا می گویند جمع مکسر واژه دیلم به صورت دیالمه وجود دارد و این دلیلی بر عربی بودن نام دیلم است، یا دیلمستان نامی فارسی است چون پسوند «ستان» فارسی بوده و گیلکی نیست و نظایر این ها. برای شبهه عربی دانستن نام دیلم، در ابتدا باید گفت وجود یک واژه ظاهراً مشابه در دو زبان، به این معنی نیست که آن واژه ها لزوماً به هم مربوطند؛ برای مثال در لغتنامه های عربی واژه فرس، فارس و مشتقاتی مانند فراسه، فروسه به معنی سوارکار ماهر، اسب سوار و معانی نزدیک آمده و در عین حال با اعرابی متفاوت واژه های فرس و فارس نام قوم و سرزمینی در ایران است. یا ترک، ترکه با اعرابی متفاوت و واژه هایی شبیه آن در عربی به معنی ترک کردن، ارث، با پیردختر ازدواج کردن، پوست تخم که جوجه اش بیرون آمده باشد، کلاه خود ثبت شده و در عین حال با اعرابی متفاوت به معنی قوم و نژاد ترک هم آمده است. در مورد دیلم هم همینطور است کلمات دلم و دیلم با اعراب مختلف در معانی مانند دشمنان، سیاهی، جمع شدگی مورچه ها و نوعی حشره، لشکری که از زیادی شبهه مورچه ها باشد، نوعی پرنده، بلا، مصیبت آمده در عین حال به معنی قومی از عجم هم ثبت شده که در منابع مختلف به مناطق مختلفی منسوب شده اند که در لغتنامه الوسیط اینطور توضیح می دهد: "تیره ای ایرانی که ساکن حوالی آذربایجان بوده اند. ظاهراً مراد از این تیره دیلمیان باشند که ساکن گیلان بوده اند". حتی اگر فرض کنیم که دیلم به عنوان تبار و سرزمین دیلمیان به دیلم=دشمنان در عربی مربوط باشد، با توجه به کاربرد این نام قبل از حمله اعراب (که در ادامه به آن اشاره شده است)، این لغت به معنی دشمن در زبان

عربی، از نام مردم دیلم گرفته شده همانطور که در گیلان به شخص وسواسی «زیدی» می گویند و احتمالاً به دلیل حساسیت فرقه زیدیه در پاکیزگی و طهارت این معنی از نام ایشان اقتباس شده که زمانی بخشی از مردم گیلان و مازندران بر این مذهب بوده اند. برای اثبات عربی نبودن این نام کافیست اشاره شود که قبل از آشکار شدن دشمنی دیلمیان با اعراب در پی فتح ایران، نام دیلم در منابع ایرانی و اروپایی پیش از اسلام آمده است برای مثال بطلمیوس از Delymais در شمال choromithrene که در جنوبشرقی ری است و در غرب Tapuroi یاد می کند. در متن پهلوی کارنامه اردشیر بابکان که در اواخر دوران ساسانی نوشته شده و درمورد اوایل حکومت این سلسله است به نام دیلمان به صورت Dēlamān اینطور اشاره می شود :

*“Ardawān az kustag kustag, čiyōn az Ray {ud} Dumbāwand {ud}  
Dēlamān ud padīšxwārgar, spāh ud zōr xwāst”*

فارسی: "اردوان از ناحیه ناحیه، چون از ری {رو} دماوند {رو} دیلمان و پدیشخوارگر سپاه و نیرو خواست." در مورد تلفظ نام دیلمان به صورت dilemon نیز بر خلاف نظر دوستان، مساله عجیبی رخ نداده است و تغییر آوایی از «ai» «aē» به «ē» و «i» تغییر متداولی در زبانهای ایرانی است. مثلاً دسته واژههای «-vaina، -wēn، -vaēna» به ترتیب در زبانهای اوستایی، هخامنشی و پهلوی اشکانی با معادل bin/vin و wēn (بن مضارع دیدن) در زبانهای جدیدتر همخوانی دارد. یا در مثالی دیگر دسته واژههای «-dēw، -daiva، -daēva» باز به همان ترتیب در زبانهای قدیمی در مقایسه با واژه های div و dēv (به معنی دیو) در زبانهای جدید همین تغییر آوایی را نشان می دهند. باید توجه داشت در منابع قدیمی دیلمان گاهی نام یک منطقه خاص در دیلمستان بوده و گاهی مترادف دیلمستان یا دیلم سیاسی بکار رفته است؛ لذا زمانی که در منظومه ویس و رامین که داستان آن مربوط به دوران اشکانیان بوده و در قرن پنجم نگاشته شده گفته می شود "زمین دیلمان جایست محکم/ بدو در لشکری از گیل و دیلم" ظاهراً دیلمان سیاسی مد نظر است و این نیز شاهد دیگری است که نام دیلمان از دیلم+ان تشکیل شده چرا که جلگه گیلان در جای محصور قرار نگرفته است. از این گذشته در نام «دیلمانده» در رودبار الموت و روستای «دیلمده» از توابع رحمت آباد رودبار زیتون نیز نام دیلم دیده می شود؛ لذا پسوندهای «ان» و «ستان» در دیلمان و دیلمستان پسوند مکان است. منحصرأ فارسی بودن پسوند «ستان» هم با قیاس واژههای گیلکی مانند «تندژرستان» جایی که در آن تنور وجود دارد، «کوئولسان» نام محل/جایی که در آن درخت کوئول می روید و... منتفی است و «ستان» منحصرأ فارسی نبوده بلکه پسوندی مشترک در زبانهای ایرانیست.

در مورد وجود صورت جمع مکسر دیالمه از دیلم هم باید گفت این مساله در ادبیات عرب موضوعی متداول است که از اسامی غیر عربی هم جمع مکسر بسازند؛ برای مثال در تاریخ گیلان و دیلمستان جمع تالش به صورت «طوالش»، جمع ترکمان به صورت «تراکمه» و حتی برای اهالی شهر قزوین هم عبارت «جماعت قزاونه» به کار رفته است! در منابع مختلف دیگر هم دیده می شود که از «اکراد» به معنی کردها، «اتراک» به معنی ترکها، «فرس» به معنی فارسها استفاده شده است. لذا ساخته شدن صورت جمع مکسر از نامهای مختلف غیر عربی در زبان عربی امری رایج بوده است.

بر اساس شواهد ارائه شده، دیلم، دیلمان، دیلمستان نام‌هایی بومی بوده که در منابع مختلف تاریخی بارها به آن‌ها اشاره است. منطقاً هم وقتی از نام گیل نهایتاً به صورت معرب شده «جیل» یاد می‌شود یا نام مردمی دیگر به صورت کرد/اکراد، ترکمان/تراکمه و... در منابع دیده می‌شود دلیلی وجود ندارد فقط «دیلم» استثنا بوده و نامی غیر بومی برای دیلم بکار گرفته شود و نویسندگان آنچه که دیده یا شنیده اند را ثبت و ضبط کرده اند. بیشترین استناد ما هم به نویسندگانی است که خود در منطقه زندگی کرده و از نزدیک با مردم این نواحی سر و کار داشته‌اند.

به جز نمونه ای که از منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی ذکر شد، در اشعار زیادی از شعرای

فارسی سرا، از مناطق مختلف نیز نام «دیلم» مشاهده می‌شود که برای نمونه ابیاتی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

هوا سیاه تر از موی زنگیان و شهاب \* چو باد یافته از دست دیلمان زوبین (مسعود سعد سلمان)

ز ترک و دیلم اندر لشکرت هستند مردانی \* خروشان همچو پیل مست و جوشان همچو شیر نر (عبدالواسع جیلی)

تندی کنی و خیره کشیت آئین است \* تو دیلمی و عادت دیلم این است

زوبینت ز نرگس سپر از نسرین است \* پیرایه دیلم سپر و زوبین است (خاقانی)

مرا شد گلشن عیسی و زین رشک افتاب آنگه \* سپر فرمود دیلم‌وار و زوبین کرد ماکانی (خاقانی)

روی دیلم دیدم از غم موی زوبین شد مرا \* همچو موی دیلم اندر هم شکست اعضای من (خاقانی)

این است همان درگه کورا ز شهان بودی \* دیلم ملک بابل، هندو شه ترکستان (خاقانی)

طبع تو شناسد آب شعرم \* دیلم داند نژاد دیلم (خاقانی)

دیلمی‌وار کند هزمان دراج غوی \* بر سر هر پرش از مشک نگاریده ووی (منوچهری)

مردم به دانشی تو چو دانا شوی رواست \* گر هندوی به جسم و یا ترک و دیلمی (ناصر خسرو)

به پیغمبر عرب یکسر مشرف گشت بر مردم \* ز ترک و روم و روس و هند و سند و گیلی و دیلم (ناصر خسرو)

جهان‌سالار عادل انکیانو \* سپهدار عراق و ترک و دیلم (سعدی)

جعد بر جعد بسته مرزنگوش \* دیلم آسا فکنده بر سر دوش (نظامی گنجوی)

زوبین بلا سیاست‌انگیز \* سر چون سر موی دیلمان تیز (نظامی گنجوی)

بدی دیلم کیائی برگزیدی \* تبر بفروختی زوبین خریدی (نظامی گنجوی)

هاشمی الوجه ترکی القفا \* دیلمی الشعر رومی الذقن (مولوی)

سپاهی بیامد ز هر کشوری \* ز گیلان و ز دیلمان لشکری (فردوسی)

وزان جایگه سوی گیلان کشید \* چو رنج آمد از گیل و دیلم پدید (فردوسی)

ز گیل و ز دیلم بیامد سپاه \* همی گرد لشکر برآمد به ماه (فردوسی)

اما پرسشی که مطرح می شود این است که چه ارتباطی بین گیل و دیلم وجود دارد؟ آیا آن‌ها به دو زبان مختلف صحبت می کنند؟ اگر گویشوران یک زبانند چرا در متون از اصطلاح «زبان دیلم» یا «اصطلاح دیلم» استفاده شده است؟ آیا چنانکه برخی می گویند دیلمی یک زبان مرده و مربوط به قرون گذشته بوده و در حال حاضر گویشور ندارد؟

مسأله ای که باید به آن اشاره کرد اینست که تاریخ نویسان و جغرافی دانان اعصار گذشته الزاماً زبانشناسی نیستند که به علوم زبانی قرن ۲۱ مسلط باشند، لذا اگر در احسن التقاسیم گفته می شود که «لسان دیلم پیچیده است» و نویسندگان از گیل و لسان اهل تبرستان جدا یاد می کند، نویسندگان تفاوت در گویش‌ها را شنیده و از آن تفاوت زبانی برداشت کرده است. لذا از شواهد دیگری مانند شعر گفتن شاعر تبری سرا در دربار شاه دیلمی می توان دریافت که اختلاف گویشی مانند امروز (و بر اساس شواهد و اصل همگرایی گویش‌ها در دوران گذشته کمتر از امروز) وجود داشته است نه اختلاف زبانی. لذا نه «دیلمی» زبانی منقرض شده است و نه زبانی جدا از «گیلی» بوده و اختلاف گونه‌ها، اختلافی گویشی بوده است و در حال حاضر گویشوران کنونی دیلمستان به همین زبان صحبت می کنند. در بین گویش‌های گویشوران گیلان و دیلمستان و تبرستان اختلافات واژگان و تفاوت‌های جزئی دستوری دیده می شود اما کلیت زبان در این مناطق یکی بوده و ایشان به زبان واحدی صحبت می کنند که اکثریت به زبان خود «گلکی، گیلکی، گیلیکی» می گویند. عده ای نیز در بخش‌هایی از دیلمستان به زبان خود تاتی می گویند که کلیت زبانی آن‌ها با دیگر گویشوران گیلکی زبان منطبق است و اختلاف در جزئیات است.

شاید زیباترین تعبیری که می تواند به طور خلاصه ارتباط گسترده دیلم و گیل را نشان دهد عبارت «همزاد گونه» باشد که توسط یکی از محققین بیان شده است؛ شاید به همین سبب است که قدما در عباراتی افسانه گونه، گیل و دیلم را فرزندان دو برادر با همین نام‌ها دانسته اند. بر اساس اشتراکات فرهنگی و زبانی و با توجه به سختی زندگی در جلگه به سبب رطوبت بالا و همچنین اینکه آثاری در دست نیست که نشان دهنده سابقه طولانی سکونت در جلگه باشد، احتمالاً اعقاب هر دو تیره در کوهستان زندگی می کردند و جلگه نشینان در اصل کوهنشینانی اند که با پیشرفت در ساخت ابزار و فراهم کردن امکانات موفق به رام کردن شرایط زندگی در جلگه شده اند. نام بعضی از روستاها در کوهستان و جلگه یکسان است که با توجه به همسانی نام‌ها و شواهد و معنی احتمالی بعضی از آن‌ها که با جغرافیای کوهستان سازگاری دارد می تواند نشانه ای برای این مهاجرت باشد که این مهاجرت‌ها در عصر حاضر هم به چشم می خورد و حتی به دلیل تمرکز تکنولوژی و امکانات در جلگه طی سال‌های اخیر این پدیده تشدید هم شده است. برای مثال روستایی به نام «لسبومحله» در جلگه وجود دارد که نام آن شبیه روستای «لسبو» در اشکور است. در منابع قدیمی این نام به صورت «لسپو» آمده است اگر فرض کنیم «پو» بکار رفته در این نام همان «پو» به معنی بهمن باشد، می توان این نام را مختص جغرافیای کوهستان نامید یا نام منطقه «سیارستاق» در جلگه که با فرض این که «سی/سئ» در معنی صخره باشد می توان تقدم نام را برای سیارستاق کوهستانی متصور بود. البته در مورد سیارستاق شواهد دیگری نیز وجود دارد که احتمالاً به دلیل تاخر مهاجرت باشد. ظاهراً این مهاجرت همزمان نبوده و تا دوران اخیر هم ادامه داشته، حتی بعضی از مردم سیارستاق

پسوند روستاهای اطراف سیارستاق مانند «سارمی» یا «نیاسانی» دارند و بعضی از آن‌ها هنوز سهم ارث از باغ‌های فندق اشکور دریافت می‌کنند و بعضی از کوهنشین‌ها هم سهم برنج از سیارستاق جلگه ای می‌گیرند! گویش این منطقه با گویش مردم کوهستان یکی بوده و تغییراتی در لهجه مشاهده می‌شود. ساکنین سیارستاق در جلگه اصطلاحاتی بکار می‌برند (که بعضی از گویشوران ممکن است معنی آن را ندانند) که مختص جغرافیای کوهستان است. اصطلاح «تو تور مو تور بشیم دتور» برای زمانی استفاده می‌شود که شخصی بخواهد کار نامعقولی انجام دهد معنی آن به فارسی اینطور می‌شود: «تو دیوانه من دیوانه برویم آبشار» که دتور یا آبشار به دلیل هموار بودن جلگه در این جغرافیا تعریفی ندارد. یا عبارت «زرد لیارو» که برای «زنگ زرد براق و زیبا» بکار می‌رود و بعضی گویشوران بدون دانستن اینکه لیارو نام گلی زرد رنگ است که در مناطق محدودی در کوه‌های مرتفع دیلمستان می‌روید (و حتی شاید برخی از کوهنشینان هم آن را ندیده باشند)، از این اصطلاح استفاده می‌کنند. بعضی از نامگذاری‌ها در گیلان متاخرتر است و نام آن‌ها در منابع رسمی دیده نمی‌شود برای مثال در اطراف بیبالان، مردم محله‌های «چاکول محله» و «ویلنی محله» هنوز به موطن اصلی خود در اشکور رفت و آمد دارند. برای ذکر مثال‌های دیگر از نام‌های مشابه در گیلان و دیلمستان می‌توان به «رؤمدشت» در ابتدای جاده شوئیل در اشکور و «رؤمدشت» در شرق رودسر، «لزر» نام منطقه ای در اشکور و «لزرجان» نام منطقه ای در شرق کلاچئه، «سورچان» نام روستایی در مسیر شوئیل و «سورچان محله» در جنوب گسکر محله اشاره کرد.

### زبان مردم دیلمستان چه نام دارد؟

همانطور که اشاره شد اختلاف زبانی گیل و دیلم در حد اختلاف بعضی از لغات و نکات جزئی دستوری بوده که مصداق اختلاف گویشی است و کلیت زبان در طوایف مختلف گیل‌مردی و دیلمی و تبری یکسان است. هرچند نام‌های دیلمی و تبری به عنوان نام زبان کاربرد تاریخی دارند اما چون اختلاف گویشی وجود دارد و اصل زبان در میان گویشوران این زبان واحد است، شایسته است نام یکسانی برای این زبان وجود داشته باشد که همچنان که گفته شد نام‌های مشابه «گیلیکی، گیلکی، گلکی» برای این زبان بکار می‌رود. عوض کردن این واقعیت و جایگزینی نام «زبان» با «تبری» یا «دیلمی» عبث و بی‌فایده به نظر می‌رسد چنانکه نام یک زبان در سه کشور فارسی، دری و تاجیکی بوده و مشکلاتی را فراهم کرده است. تفاوت نام‌های فارسی و گیلکی در این است که در بین گویشوران زبان گیلکی این نام مشترک وجود دارد. بر این اساس «گیلک» نامی مأخوذ از نام «یک زبان» است و «هویت گیلک» نشان دهنده تعلق افرادی هم زبان به یک «هویت زبانی» است؛ پیشنهاد ما اینست که برای مشخص کردن گویش‌های مختلف از نام‌های «گیلمردی»، «تبری» و «دیلمی» استفاده شود.

برخی از دوستان به استفاده از نامی غیرمتداول در عصر حاضر که در دوران گذشته کاربرد داشته ایراد می‌گیرند در حالی که خود در مورد نام دریای شمال ایران از نام «دریای کاسپی» یا برای نامیدن مناطق شرقی و غربی گیلان از نام‌های تاریخی «بیه پیش» و «بیه پس»، از این امکان استفاده می‌کنند. اساتید موسیقی ما در حالی از کمانچه پنج سیم با نام «گالشی» یاد می‌کنند که شناساندن آن از طریق خانواده محترم «بابایی» بوده است و جالب اینجاست که این خانواده در جلگه گیلان در روستای «قاضی محله» زندگی می‌کنند و اصالت «توسه چالکی»

دارند؛ توسه چالک یکی از روستاهای منطقه اشکور است و هم در قاضی محله و هم در توسه چالک اکثریت مردم کشاورزند! یا در حالی برخی دوستان تقویم دیلمی را گالشی می نامند که دلیل شکل گیری آن زندگی کشاورزی بوده است؛ البته نشانه‌هایی از بکارگیری این تقویم در جلگه هم وجود دارد و لذا همانقدر که به کوهستان مرتبط است، به جلگه نشینان هم تعلق دارد اما جایگزینی نامی که با آن مطرح شده لازم به نظر نمی رسد، همانطور که کشتی بومی استان گیلان که با نام «کشتی گیلمردی» معروف شده است، هم به گیلان متعلق است و هم دیلمستان و با اینکه با نام «دیلم وار» هم از آن یاد شده، اما تغییر نام آن منطقی به نظر نمی رسد. هدف از بیان مطالب فوق و اشاره به برخی مکان‌ها هرگز به معنی کشیدن مرز نیست چرا که گیلان و دیلمستان و تبرستان از نظر زبانی و فرهنگی اجزای یک کلیت بوده، از یک ریشه اند و در بسیاری از مناطق با هم عجین و آمیخته شده اند. دلایل مطرح کردن این مطالب را به طور خلاصه می توان اینگونه بیان کرد: انتساب یک نام تاریخی بومی به مردمی که برای نامیدنشان از نام‌های مختلف و متشکست استفاده می شود؛ پیشگیری از یک انحراف تاریخی و نام نهادن بر گویش و مردمی با نام نابجا گالشی که به لطف دوستان متاسفانه حتی اخیراً در منابع انگلیسی زبان هم وارد شده است، جلوگیری از بدعت‌هایی مانند گیلماز برای نامیدن مردم منتهی الیه شرقی گیلان و غربی مازندران و همچنین اخیراً نام در حال شیوع گیلتات در رودبار که این نام‌ها در پی فقدان نام تاریخی دیلم ظهور کرده اند، جذب فرهنگی افرادی که در برخی مناطق دیلمستان خود را تات و زبان خود را تاتی می نامند و از لفظ گیلکی برای نامیدن زبانشان استفاده نمی کنند (بر اساس شواهد موجود تات نامیست که ترکی زبانان به گویشوران زبان‌های دیگر می دادند که در همسایگی شان زندگی می کردند، از نظر زبانی هم، گونه‌های مختلفی که با نام تاتی شناخته می شوند هویت مشترک زبانی را نشان نمی دهند)، نشان دادن پیوند ناگسستنی تاریخی گیل و دیلم و رد ادعای عده ای که این واقعیت را انکار می کنند و مواردی از این دست. در واقع مطرح کردن «دیلم» نه یک هویت تراشی جدید، بلکه باز استفاده کردن نامی تاریخی مربوط به گروهی از گیلکی زبانان است که هم‌زمان دیگری را با نام «گیل» می شناسند و چنانکه گفته شد برای نامیدنشان از نام‌های مختلف نابجا استفاده می شود. در پایان لازم می دانیم از عزیزانی که با در اختیار گذاشتن منابع، کمک در ترجمه متون عربی، دادن اطلاعاتی از محل زندگی خود و کمک در ویرایش نهایی، به نگارش این متن کمک کرده اند تشکر کنیم.

علی نجفی زیازی - فرهنگ گرمی جؤزمحله

۱۵۹۰ اول ما پنجم

## منابع:

- پاینده لنگرودی، محمود – فرهنگ گیل و دیلم  
نوذری، بهنام – هفتاد مقوم گالشی  
مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین – تاریخ گیلان و دیلمستان  
القاشانی، عبدالله بن محمد – تاریخ الجایتو  
الفارسی الاضطخری، ابراهیم بن محمد – مسالک الممالک  
المقدسی، محمد بن احمد – احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم  
الصابی، ابراهیم بن هلال – اخبار ائمة الزیدیة فی طبرستان و دیلمان و جیلان  
بندر ریگی، محمد – ترجمه فرهنگ المعجم الوسیط  
ابراهیم مصطفی / احمد الزیات / حامد عبدالقادر / محمد النجار ، مجمع اللغة العربیة – المعجم الوسیط  
معلوف، لویس – المنجد فی اللغة  
رضایی باغ بیدی، حسن – راهنمای زبان پارسی (پهلوی اشکانی)  
Grenet, Frantz – La geste d' Ardashir fils de Pābag (kārnāmag ī Ardaxšēr ī Pābagān)  
Cheung, Johnny – etymological dictionary of the Iranian verb  
<http://www.etymonline.com> : سایت ریشه شناسی زبان انگلیسی  
واژه نامه سانسکریت: <http://www.spokensanskrit.de>  
سایت گنجور: <http://www.ganjoor.net>  
سایت فرهنگ لغت مازندرانی: <http://www.tabarestan.ir>  
مترجم گوگل: <https://translate.google.com>  
خبر انبار گندم: <http://gilan.isna.ir/Default.aspx?NSID=۰&SSLID=۴۶&NID=۷۰۳۷۲>  
دانشنامه ایرانیکا: [www.iranicaonline.org/articles/deylamites](http://www.iranicaonline.org/articles/deylamites)